

رویکردهای معنایی در روابط بین الملل و تأثیر آنها در تحلیل سیاست خارجی^۱

حمیرا مشیرزاده *

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۶/۲۳

تاریخ تأیید نهایی: ۱۳۹۴/۰۴/۰۱

چکیده

بیش از دو دهه است که حوزه تحلیل سیاست خارجی پس از یکی دو دهه حاشیه‌نشینی به تدریج اهمیت خود را بازیافته است. استدلال این مقاله آن است که با حرکت جریان نظری به سمت رویکردهای سازه‌انگاران اعم از متعارف و رادیکال با تأکیدی که آنها بر ساخت معنایی واقعیت، و در نتیجه، نقش عوامل معنایی، فرهنگ، بینادهنیت، و مانند اینها در برابر مادی‌گرایی حاکم بر جریان اصلی داشتند و نیز این امر که رویکردهای مزبور فی‌نفسه تمرکز بر سطح تحلیل ساختار بین‌الملل ندارند و می‌توانند حتی در بحث‌های ساختاری توجه خود را معطوف به ساختارهای معنایی داخلی دولت‌ها کنند، زمینه نظری برای توجه بیشتر به سیاست خارجی فراهم شده است. همچنین با ارائه نمونه‌هایی از آثار مرتبط با سیاست خارجی که متکی بر این دو رویکرد هستند غنای این نگرش به سیاست خارجی نشان داده شده است. در نتیجه‌گیری نیز برآوردی از موقعیت این دو رویکرد در

* عضو هیئت علمی دانشگاه
تهران.

hmshir@ut.ac.ir

۱. این مقاله بخشی از طرح پژوهشی با عنوان «تحلیل سیاست خارجی در روابط بین‌الملل» است که با حمایت معاونت محترم پژوهشی دانشگاه تهران انجام شده است.

حوزه تحليل سياست خارجي در ايران ارائه و نکاتي آسيب‌شناختي درباره آن مطرح شده است.

واژگان کلیدی: تحليل سياست خارجي، سازه‌انگاري، پساساختارگرایی، تحليل گفتمان، بيناذهنيت

مقدمه

بیش از دو دهه است که حوزه تحلیل سیاست خارجی (Foreign Policy Analysis, FPA) پس از یکی دو دهه حاشیه‌نشینی به تدریج اهمیت خود را بازیافته است. تحلیل سیاست خارجی، همانگونه که از نام آن برمی‌آید برخلاف نگرش‌های کلان به روابط بین‌الملل توجه خود را معطوف به کنش دولت‌ها در روابط بین‌الملل می‌سازد. در تعریف سیاست خارجی کارلسنایس (۲۰۰۲) بر آن است که:

سیاست خارجی عبارت است از آن کنش‌هایی که به شکل اهداف، تعهدات و/یا دستورالعمل‌هایی صراحتاً تعریف می‌شوند و نمایندگان حکومتی به نام و از طرف اجتماعات حاکمیت‌مند خود آنها را دنبال می‌کنند و معطوف به اهداف، شرایط و کنشگرانی - چه حکومتی و چه غیرحکومتی - هستند که آنان می‌خواهند بر ایشان تأثیر گذارند و خارج از حوزه مشروعیت سرزمینی‌شان قرار دارند (Carlsnaes, 2002: 335).

حوزه تحلیل سیاست خارجی را معمولاً یکی از زیرشاخه‌های دانش روابط بین‌الملل یا مطالعات بین‌المللی (International Studies) می‌دانند که سیاست خارجی دولت‌ها (و در برخی موارد حتی کنشگران غیردولتی) (بنگرید به هیل ۱۳۸۴) را کانون توجه خود قرار می‌دهد. به نظر والر هادسن (Hudson, 2005: 1) «با بررسی تاریخ، گستره مفهومی و روندهای اخیر در مطالعه سیاست خارجی روشن می‌شود که این حوزه فرعی [مطالعاتی] بهترین پیوند مفهومی را با زمینه تجربی فراهم می‌سازد که کل نظریه روابط بین‌الملل مبتنی بر آن است». این زمینه هم عبارت است از تصمیم‌گیرندگان انسانی. از این منظر نه تنها شناخت علمی سیاست خارجی از نظر عملی و برای سیاستمداران و تصمیم‌گیرندگان حائز اهمیت زیادی است و به پیش‌بینی رفتار و در نتیجه تنظیم مناسب سیاست خارجی آنها کمک می‌کند، بلکه از نظر فهم و تبیین سیاست بین‌الملل نیز اهمیت دارد زیرا نهایتاً این کنش‌ها و واکنش‌های دولت‌ها در جامعه بین‌المللی است که به روندها و فرایندها و ساختارهای این جامعه شکل می‌بخشد. در شرایطی که یکی از دغدغه‌های مهم رشته روابط بین‌الملل رسیدن به صلح و ثبات در نظام بین‌الملل بوده است اینک چرا و چگونه دولت‌ها به این یا آن شکل خاص رفتار می‌کنند (که می‌تواند پیامدهای

جدی برای نظم بین‌المللی داشته باشد) حائز اهمیت زیادی است. با وجودی که در ایران نظریه‌های سیاست خارجی به نسبت نظریه‌های روابط بین‌الملل کمتر شناخته شده هستند و بیشتر تحلیل‌هایی که از سیاست خارجی ارائه می‌شود در چارچوب نظریه‌های روابط بین‌الملل است و نه تحلیل سیاست خارجی، اما در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تلاش‌های نظری در این حوزه به ویژه در ایالات متحده با شکل دادن به آنچه «تحلیل سیاست خارجی» نامیده می‌شود به شکلی جدی و مستمر دنبال می‌شد و نتایجی نیز به دنبال داشت. هادسن و وور (Hudson and Vore, 1995) سه شاخه مهم از تحلیل سیاست خارجی را در این دوران تشخیص داده‌اند که در پیوند با سه اثر مهم و شاخص کلاسیک هستند: تصمیم‌گیری به عنوان رویکردی به مطالعه سیاست بین‌الملل (Snyder, Bruck and Sapin, 2002) تک‌نگاشتی که در سال ۱۹۵۴ منتشر شد و ریچارد اسنایدر، اچ. بروک، و برتون سیپین آن را به رشته تحریر درآورده بودند و پایه‌گذار رویکرد تصمیم‌گیری به سیاست خارجی شد؛ کتاب فرضیه رابطه انسان - محیط در زمینه سیاست بین‌الملل نوشته هارولد و مارگارت اسپرات و مقاله آن دو با عنوان «عوامل محیطی در مطالعه سیاست بین‌الملل» (Sprout and Sprout, 1957) که در سال ۱۹۵۷ انتشار یافتند و زمینه‌ای شدند برای رویکرد ادراکی به سیاست خارجی؛ و مقاله جیمز روزنا (Ro-senau, 1966) با عنوان «پیش‌نظریه‌ها و نظریه‌های سیاست خارجی» که در سال ۱۹۶۶ منتشر شد و پیشگام در مجموعه‌ای از آثار بود که با عنوان سیاست خارجی مقایسه‌ای (Comparative Foreign Policy) شناخته می‌شوند. در این سه شاخه (همراه با مدل‌ها و نظریه‌های خردتری که در درون هر یک از آنها شکل گرفت) ده‌ها کار مطالعاتی تجربی انجام شد و زمانی به نظر می‌رسید که پیشرفت شایان توجهی در جریان است. این برداشت وجود داشت که تحلیل سیاست خارجی یک حوزه مطالعاتی رو به رشد است.

اما پس از آن در دهه ۱۹۷۰ دامنه این مطالعات و نظریه‌پردازی‌ها محدودتر شد و نگاه‌های ساختاری به روابط بین‌الملل سیطره بیشتری یافتند. از یک سو به نظر می‌رسید روش‌های عمدتاً کمی‌گرایانه مورد نظر در این مدل‌ها چندان قابل اعمال نیستند و از سوی دیگر، در شرایطی که نظام بین‌الملل ساختار دوقطبی مشخصی داشت، به نظر می‌رسید تبیین روابط بین‌الملل با نگاهی کلان‌نگر کفایت می‌کند. با وجودی که در دهه ۱۹۸۰ هم تلاش‌هایی در این حوزه صورت گرفت اما باز هم به طور جدی مطمح نظر علمای رشته قرار نگرفت.

اما بار دیگر در دهه ۱۹۹۰ این حوزه در روابط بین الملل احیا شد. در دهه ۲۰۰۰ این تلاش‌ها آنچنان جدی شد که مجله تحلیل سیاست خارجی (Foreign Policy Analysis) از سوی انجمن مطالعات بین المللی به عنوان بزرگ‌ترین و فراگیرترین نهاد بین المللی علمای رشته روابط بین الملل در سال ۲۰۰۵ تأسیس شد و اینک هم به تدریج جای خود را در مطالعات بین المللی تثبیت کرده است.

دهه ۱۹۹۰ در عین حال دوره‌ای است که به تدریج نگرش‌های نظری که در دهه ۱۹۸۰ مطرح شده بودند (به ویژه سازه‌انگاری (Constructivism) و پس‌ساختارگرایی (Poststructuralism) به طور خاص، در قالب نظریه گفتمان و تحلیل انتقادی گفتمان) جای خود را در مطالعات روابط بین الملل به طور عام و سیاست بین الملل به طور خاص گشودند. با وجودی که بخشی وسیع از مطالعات مبتنی بر این رویکردها معطوف به نقد جریان اصلی روابط بین الملل بود اما به تدریج مطالعات تجربی گسترده‌ای در چارچوب این رویکردها صورت گرفت. وجه مشخصه اینها این بود که فی‌نفسه سطح تحلیلی مشخصی نداشتند و بیشتر از اینکه نظریه به معنای خاص باشند، چارچوب‌هایی برای توضیح و تحلیل بودند که می‌توانستند در حوزه‌های مختلف حیات اجتماعی و انسانی به کار آیند.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چارچوب‌های جدید نظری در روابط بین الملل و به طور خاص دو رویکرد سازه‌انگاری و پس‌ساختارگرایی/تحلیل گفتمان چگونه توانستند در احیای حوزه تحلیل سیاست خارجی اثر گذارند؟ در وهله نخست ممکن است این پرسش تا حدی عجیب جلوه کند زیرا تحلیل سیاست خارجی سنتاً در پیوند با رفتارگرایی در روابط بین الملل و نگاه علم‌باورانه و طبیعت‌انگارانه آن شناخته می‌شود حال آنکه این رویکردها به نوعی منتقدان رویکردهای رفتاری و طبیعت‌انگارانه تلقی می‌شوند. اما همانگونه که خواهیم دید توانسته‌اند مطالعات سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار دهند.

با توجه به کیفی بودن این مطالعه فرضیه‌ای ارائه نمی‌شود، اما بر نهاد اصلی این مقاله آن است که اولاً وجود نظریه‌هایی در حوزه سیاست بین الملل که کمتر جنبه محتوایی (Substantive) و بیشتر جنبه روش‌شناختی و هستی‌شناختی داشته‌اند و در نتیجه قابل بسط به حوزه سیاست خارجی نیز بوده‌اند، امکان ظهور رویکردهای جدید به سیاست خارجی را فراهم کرد. ثانیاً به طور خاص برخی ابعاد مورد توجه سازه‌انگاری با برخی از ابعاد نظریه‌های قدیمی سیاست خارجی سازگاری دارد و در نتیجه مکمل و تداوم‌بخش ابعادی از آن نظریه‌ها محسوب می‌شود و این به

تثبیت آنها در این حوزه مطالعاتی کمک کرد.

روش مورد استفاده در این مطالعه در سطح گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای و متکی بر آثار موجود در حوزه مبانی نظری دو رویکرد و نیز تحلیل سیاست خارجی است. در تجزیه و تحلیل داده‌ها نیز از روش مقایسه و تحلیل متون استفاده می‌شود به این شکل که با نگاهی تحلیلی و با رجوع به آثار رویکردهای جدید نشان داده می‌شود که اینها هم برای فهم سیاست بین‌الملل و هم سیاست خارجی قابلیت کاربرد دارند و هم با مقایسه متون نظریه‌های جدید با نظریه‌های قدیمی‌تر سیاست خارجی شباهت‌های آنها و نیز جنبه هم‌تکمیلی آنها نشان داده خواهد شد.

در ادامه، پس از مروری بر آثاری که در ارتباط با موضوع این مقاله هستند، دو استدلال اصلی این مقاله یعنی فراگیری و در نتیجه مناسب بودن دو رویکرد برای تحلیل سیاست خارجی و رابطه آنها با نظریه‌های سنتی در حوزه تحلیل سیاست خارجی که جنبه هم‌تکمیلی آنها را نشان می‌دهد مورد واکاوی قرار می‌گیرد. سپس با مروری بر برخی از آثار نظری و مطالعات تجربی مبتنی بر این دو رویکرد در عرصه سیاست خارجی، دستاوردهای آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش نتیجه، با مروری کوتاه بر آثار متکی بر دو رویکرد سازهانگاران و تحلیل گفتمان در ایران و آسیب‌شناسی آن نکاتی برای گسترش و تعمیق پژوهش‌ها بیان خواهد شد.

مرور آثار

این موضوع که احیای تحلیل سیاست خارجی در رشته روابط بین‌الملل تحت تأثیر چه عامل یا عواملی بوده است به شکلی گذرا در برخی از مطالعات مورد توجه قرار گرفته است. نخستین نشانه‌های جدی در مورد لزوم توجه مجدد به حوزه تحلیل سیاست خارجی در نیمه دهه ۱۹۹۰ بود. والری هادسن و کریستوفر وور (Hudson and Vore, 1995) این بحث را مطرح کردند که پایان جنگ سرد به معنای پایان دوران باثباتی است که طی آن تا حد زیادی می‌شد سیاست بین‌الملل را بر اساس ساختار نظام و نظریه‌هایی که کنشگری عام و عقلانی را مفروض قرار می‌دادند تبیین و پیش‌بینی کرد بدون آنکه به کنشگران انسانی توجه زیادی شود. در واقع، این دوران «عصر زرین» نظریه‌های کلان‌نگر بود (هر چند که در توضیح همان عصر نیز محدودیت‌هایی جدی داشت). اما با پایان جنگ سرد و ایجاد تحول در سطح نظام بین‌الملل یعنی در شرایطی که فشار و محدودیت‌های ساختاری کاهش می‌یابند این «اراده و تخیل انسان‌ها» است که تأثیر عمده‌ای در شکل دادن به

امور جهانی خواهد گذاشت. در نتیجه، در این شرایط راه برای رویکردهای عمدتاً خردنگرتر تحلیل سیاست خارجی باز می‌شود.

یانگ و شيفر (Young and Schafer, 1998) از منظری دیگر این نکته را مطرح می‌کنند که حوزه تحلیل سیاست خارجی به ویژه شاخه روان‌شناختی ادراکی آن بیشتر از هر چیز به دلیل پیچیدگی‌های فنی با مشکل سنجش ادراک روبه‌رو بوده است. یعنی موانع موجود در سر راه آن عبارت بوده‌اند از: «(۱) پژوهش در مورد ادراک در قلمرو بین‌الملل لاجرم متکی بر کلمات کتبی و شفاهی سوژه‌های آن است؛ اما ما نمی‌توانیم سوژه‌های خود را اعم از پادشاهان و افراد عادی به آزمایشگاه بیاوریم. (۲) تحلیل حجم عظیمی از متون بسیار کاربر است و نتایج را به سختی می‌توان تحلیل کرد. (۳) اینگونه تحلیل محتوا همیشه به داده‌هایی منجر نمی‌شود که هم روزآمد باشند و هم مفید.» به نظر آنها آنچه تغییر کرده و به منزله امکان احیای قدرتمندانه حوزه تحلیل سیاست خارجی از منظر ادراکی است این است که چنین وضعیتی دیگر وجود ندارد:

طی دوره‌ای کوتاه، همه چیز عوض شده است. در حال حاضر، قدرت محاسبه رایانه‌های شخصی چنان زیاد است که تحلیل خودکار محتوای حجم عظیمی از متون به یک واقعیت تبدیل شده و دیگر یک رؤیا نیست. سیستم‌های خودکار تحلیل محتوا از کدگذاری بخش‌های سخنرانی تا سیستم‌های تحلیل عبارات، به رایگان یا به قیمت کمتر از هزار دلار در دسترس هستند. به علاوه، متون مورد توجه (مانند سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، و کنفرانس‌های مطبوعاتی) به شکلی فزاینده در لوح‌های فشرده و اینترنت نگهداری می‌شوند.
(Young and Schafer, 1998: 64).

از منظری دیگر، هادسن (۲۰۰۲) در مقدمه‌ای که بر چاپ اخیر کتاب کلاسیک حوزه تحلیل سیاست خارجی یعنی **تصمیم‌گیری در سیاست خارجی** اثر اسنایدر، بروک، و سپین (۲۰۰۲) نوشته است، اینگونه استدلال می‌کند که در این اثر ملاحظات ذیل که هنوز نیز در روابط بین‌الملل شایان اهمیت و توجه خاص هستند و بیش از پیش در آثار متعدد مورد واکاوی قرار گرفته و می‌گیرند، مشهود است:

○ مشکل کارگزار - ساختار

- درک تأثیرات فرهنگی در امور بین الملل
- رابطه میان گزینش عقلانی و مدل های تصمیم گیری
- مشکل پویایی و تغییر در نظریه روابط بین الملل
- «بازی دوسطحی» (Two-Level Game)؛ تأثیرات به هم مرتبط داخل و خارج بر کنش دولت - ملت

○ نیاز به همگرایی و ادغام در نظریه سازی

○ مسایل وسیع تر روش شناختی در مورد گزینش واحد تحلیل، شیوه های مرجح برای تبیین رضایت بخش، و گردآوری مناسب داده ها (Hudson, 2002: 1-2). هادسن (۲۰۰۲) بر آن است که اسنایدر، بروک و سیپین به عنوان پیشگامان نظریه تصمیم گیری در سیاست خارجی به اهمیت کارگزاری واقف بوده و از آنچه شیئیت انگاری (Reification) دولت تلقی می شود اجتناب می کردند. آنها صراحتاً تأکید داشتند که با وجود حفظ دولت به عنوان «واحد تحلیل» به دولت به عنوان یک «انتزاع متافیزیکی» نمی نگرند. توجه آنها به نقش معانی و انگاره ها نیز نکته دیگری است که بعداً در رویکردهای معنای محور روابط بین الملل مد نظر قرار می گیرد. آنها نیز همانند سازه‌انگاران بر تعامل میان ماده و معنا تأکید دارند.

دیوید هاتن (Houghton, 2007) نیز رویکردی مشابه هادسن به رابطه سازه‌انگاری و تحلیل سیاست خارجی دارد. او نیز بر آن است که معانی و انگاره‌ها که مورد تأکید سازه‌انگاری هستند در تحلیل سیاست خارجی و به ویژه کتاب اسنایدر، بروک و سیپین مد نظر بوده‌اند. به علاوه، آنها علاوه بر سؤالات چرایی یا تبیینی در تصمیم‌گیری در سیاست خارجی به پرسش‌های مربوط به چگونگی که مورد توجه سازه‌انگاران است توجه کرده‌اند. به نظر او سازه‌انگاری و رویکرد ادراکی به سیاست خارجی شباهت‌هایی جدی به هم دارند و می‌توانند به عنوان مکمل هم عمل کنند.

والتر کارلسنایس (Carlsnaes, 2002) نیز در بررسی بسیار اجمالی که در بخشی از مقاله خود درباره رویکردهای تفسیری کنشگر محور جدید به سیاست خارجی دارد به شباهت میان آنها و چشم‌انداز ادراکی دهه‌های پیشین اشاره می‌کند. می‌توان گفت با اینکه هدف هادسن و هاتن عطف توجه به لزوم بازگشت به نظریه‌های تصمیم‌گیری سیاست خارجی و به طور خاص کتاب تصمیم‌گیری در سیاست خارجی است، اما به طور ضمنی به بخشی از آنچه کانون توجه این مقاله است نیز اشاره دارند. در عین حال، نگاه بسیار اجمالی آنها که در حد اشاراتی

مختصر باقی می ماند، بیشتر به یکی از آثار در حوزه تحلیل سیاست خارجی محدود شده است ولی از این نظر که دغدغه هایی از روابط بین الملل را نیز مطرح می کنند که فراتر از بحث های این مقاله است دامنه دعاوی آنها وسیع تر از چیزی است که در اینجا مورد ملاحظه قرار می گیرد. به علاوه، همانگونه که اشاره شد، هدف آنها کاملاً با هدف این مقاله که عبارت است از توضیحی از چگونگی تأثیرگذاری رویکردهای سازه‌انگاره (متعارف و رادیکال) بر تحلیل سیاست خارجی و احیای این حوزه، متفاوت است. بر همین اساس لازم به نظر می رسد که ببینیم چگونه سازه‌انگاری و پسا ساختارگرایی هم توان ورود به حوزه تحلیل سیاست خارجی را دارند و هم عملاً چگونه می توانند تکمیل کننده مباحث سنتی آن باشند.

جنبه فرارشته‌ای/فرا سطح تحلیلی سازه‌انگاری و رویکردهای زبانی - گفتمانی
سازه‌انگاری به بیان نیکلاس اونف (۱۹۸۹) یعنی نظریه پردازی که اصطلاح سازه‌انگاری را وارد روابط بین الملل کرد یک چارچوب (Frame) است. از این چارچوب نخستین بار صراحتاً در جامعه‌شناسی معرفت (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵) در کتابی تحت عنوان *ساخت اجتماعی/واقعیت استفاده شد*. ساخت‌انگاری اجتماعی (Social Constructionism) واقعیت را ساخته و پرداخته جامعه می داند و واقعیت نیز کیفیتی مرتبط با پدیده‌هایی است که وجودی مستقل از خواست و اراده ما (به عنوان فرد) دارند (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵: ۷). آنچه در سازه‌انگاری مورد تأکید و توجه است همین امر است؛ یعنی ساخته شدن پدیده‌های اجتماعی در رویه‌های اجتماعی (Social Practices) و نه طبیعی یا ازلی و ابدی بودن این پدیده‌ها؛ و این یعنی اعضای جامعه در جوامع مختلف ممکن است واقعیت‌های بسیار متفاوتی را مسلم فرض کنند و تفاوت میان واقعیت‌ها ناشی از تفاوت‌های میان جوامع است. پدیده‌ها در جهان اجتماعی فهم و معنا می شوند و بر اساس همین معانی است که عمل اجتماعی صورت می گیرد. در نتیجه مطالعات سازه‌انگاره/ساخت‌انگاره نیز معطوف به «روشن ساختن فرایندهایی است که اشخاص از طریق آنها جهانی را که در آن زندگی می کنند (و نیز خود را) توصیف، تبیین یا ... تشریح می کنند» (Gergen, 1985: 266).

سازه‌انگاری در معنایی عام بسیاری از رویکردهایی را که با عناوینی دیگر نیز شناخته می شوند دربرمی گیرد. سازه‌انگاری در معنایی کم‌مایه (Thin) در آثار سازه‌انگاران مدرن دیده می شود که نگاهی علم‌گرایانه تر دارند و در معنایی پرمایه

(Thick) در شاخه‌های زبانی تر آن که هم شامل رویکردهای قاعده‌محور و گفتمانی سست و هم رویکردهای کاملاً تأویل‌گرایانه و هم پاسا ساختارگرا (بنگرید به: Carls-naes, 2002: 339-41).

به بیان اونف (۱۹۸۹) این «کردارها» (Deeds) هستند که نقطه عزیمت سازه‌انگاری را تشکیل می‌دهند. کردارها هم شامل کنش‌ها و رویه‌های اجتماعی به طور عام و هم رویه‌ها و کنش‌های زبانی به طور خاص می‌شوند. شناخت «جامعه» هم به همین ترتیب به معنای شناسایی شناخت‌های اجتماعی و فرایندهایی است «که به وسیله آنها هر مجموعه‌ای از شناسایی از لحاظ اجتماعی به عنوان «واقعیت» تثبیت می‌شود» (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵: ۱۰). فرایندی که به نظر سازه‌انگاران متعارف به طور خاص از طریق آن ساخت‌ها و نظام‌های اجتماعی شکل می‌گیرند در نظریه ساخت‌یابی (Structuration) مورد توجه و تدقیق قرار می‌گیرد. این نظریه خصوصاً به شکلی که آنتونی گیدنز جامعه‌شناس بریتانیایی آن را ارائه می‌کند مورد توجه حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی قرار گرفته است. او فرایند ساخت‌یابی را «برحسب رابطه قدرت ذهنی انسان‌ها و قدرت عینی ساخت‌هایی که این انسان‌ها به وجود آورده‌اند، تبیین می‌کند و آن را رابطه‌ای «دوسویه» به حساب می‌آورد. بر این اساس بین قدرت ذهنی انسان‌ها و قدرت عینی ساخت‌ها، از نظر نوع، تفاوتی نیست» (پارکر، ۱۳۸۶: ۹).

بنیان ساخت‌یابی نفی دوگانگی کارگزار/ساختار (Agent/Structure) است و بر قوام متقابل (Mutual Constitution) این دو تأکید می‌شود. این بعد هستی‌شناختی سازه‌انگاری است که در همه کاربردهای آن درحوزه‌های مختلف حیات اجتماعی مورد تأکید است. از میان نظریه‌پردازان ساخت‌یابی می‌توان به پیر بوردیو (ساخت‌یابی از طریق قدرت)، مارگارت آرچر (دوگانه‌انگاری)، نیکوس موزلیس (ساخت‌یابی تاریخی) و آنتونی گیدنز (دوگانگی ساخت) اشاره کرد. همه اینها بر خصلت تاریخی، تکوینی و عینی واقعیت اجتماعی تأکید می‌کنند و از تقلیل‌ناپذیری شخص و کارگزار دفاع می‌کنند. در همه این برداشت‌ها روایت‌های مبتنی بر نظریه از تأثیر و تأثر متقابل کارگزار و شرایط ساختاری در مکان و زمان مشخص چارچوب مناسب برای ساخت علوم اجتماعی محسوب می‌شود (بنگرید به پارکر، ۱۳۸۶).

تراین فلوکهارت (Trine Flockhart, 2012) گزاره‌های اصلی سازه‌انگاری را عبارت می‌داند از:

- باور به ساخت اجتماعی واقعیت و اهمیت فاکت‌های اجتماعی؛
 - تمرکز بر ساختارهای معنایی در کنار ساختارهای مادی و اهمیت هنجارها و قواعد؛
 - تمرکز بر نقش هویت در شکل دادن به کنش سیاسی و اهمیت «منطق کنش»؛
 - Flock-□
- (hart, 2012: 82).

نگاه‌های سازه‌انگارانه زبانی‌تر در رویکردهای گفتمانی و تفسیری و نگاه گفتمانی رادیکال در پسا ساختارگرایی دیده می‌شود. پسا ساختارگرایی معمولاً در پیوند با پساتجددگرایی (Postmodernism) تلقی می‌شود که همراه است با نقد فرهنگ، نظریه و عرصه سیاست مدرن. البته این دو جریان فکری ابعاد بسیار متعددی دارند که بخش وسیعی از آن به طور خاص «سیاسی» است یعنی با به چالش کشیدن روابط قدرت همراه است. اما گفته می‌شود موضوع نقد و مطالعه این دو در اصل متفاوت است: پساتجددگرایی به نقد تجدد می‌پردازد و پسا ساختارگرایی به نقد ساختارگرایی (Peters, 1999). در عین حال، این دو در ابعادی بسیار به هم نزدیک می‌شوند. پساتجددگرایی با نقد خرد مدرن، علم مدرن، اندیشه روشنگری، انگاره ترقی، عرصه سیاست مدرن و در کل اندیشه‌ها، رویکردها، نهادها و هر آنچه مدرن است خبر از دنیایی جدید می‌دهد که در آن اینها به چالش کشیده شده‌اند (بنگرید به: Best and Kellner, 1991; Turner, 1990). از این منظر دولت مدرن، همراه با حاکمیت، سرزمین، نظام بین‌الملل، و به تبع آن مفاهیمی چون حاکمیت ملی، امنیت ملی، منافع ملی، تمامیت ارضی یعنی هر آنچه بنیان سیاست خارجی را تشکیل می‌دهد زیر سؤال می‌رود و با برخوردی نقادانه به شکلی رادیکال مورد واکاوی انتقادآمیز قرار می‌گیرد. آثار بسیاری نیز از این منظر در روابط بین‌الملل نگاشته شده‌اند (به عنوان نمونه، بنگرید به: Der Derian, 2009; Shapiro, 1989; Walker, 1993). این نگاه انتقادی با وجودی که در جای خود حائز اهمیت است و بسیاری از «مسلم‌نگاشته‌ها»ی رشته روابط بین‌الملل و حوزه تحلیل سیاست خارجی را زیر سؤال می‌برد در اینجا مدّ نظر نیست بلکه تأکید بر پسا ساختارگرایی و به طور خاص، تحلیل گفتمان است.

پسا ساختارگرایی را ممکن است رویکردی پساتجددگرایانه بدانند زیرا هر دو آنها با این سخن ژاک دریدا اندیشمند پسا ساختارگرای فرانسوی که «[چیزی] بیرون از متن وجود ندارد» (*il n'y a pas un hors du texte*) موافق‌اند؛ هر چند که

ممکن است مانند اسکات لاش این بیان دریدا را تجددگرایانه بدانیم (Lash, 1990: 69) که در این صورت پساساختارگرایی را از پساتجددگرایی جدا می‌کنیم. در کل می‌توان گفت که پساساختارگرایی «یک شیوه تفکر، سبک فلسفیدن، و نوعی نگارش است» (Petres, 1999).

در عین حال، آنچه از منظر این نوشتار حائز اهمیت است نگرش کلی نظری و روش‌شناسی مورد استفاده در میان پساساختارگرایان است که در تحلیل گفتمان (بخصوص وجه انتقادی آن) تجلی می‌یابد؛ اما تحلیل گفتمان نه لزوماً پساتجددگرایانه است و نه همیشه انتقادی. در معنایی عام پساساختارگرایی و نیز تحلیل گفتمان به دنبال چگونگی ساخته شدن معنا است. معانی در درون گفتمان‌ها شکل می‌گیرند. گفتمان راهی برای صحبت کردن راجع به جهان و فهم آن است. از منظر تحلیل گفتمان چگونگی صحبت کردن در مورد جهان بازتاب جهان نیست، بلکه متضمن خلق و تغییر جهان است. نظریه گفتمان (به رغم تعدد رویکردی و وجه بین‌رشته‌ای آن (Phillips and Jorgensen, 2002: 1)) بر قدرت سازنده زبان به عنوان یک «رویه اجتماعی» (Wodak, 2001: 1) تأکید دارد. زبان خالق جهان یا حداقل شرط توانمندی ما برای شناخت واقعیت اجتماعی است (Rasiński: 8) زیرا در درون گفتمان است که معنا کم و بیش تثبیت می‌شود. از این منظر، فضای اجتماعی و حتی جهان مادی سرشتی گفتمانی دارند (که البته این به معنای نبود فیزیکی آنها نیست بلکه به معنای آن است که معنای آنها در درون گفتمان ساخته می‌شود) که آن هم می‌تواند به اشکال گوناگون باشد.

باید توجه داشت که از این منظر، معنا هرگز کاملاً تثبیت نمی‌شود و به درجاتی بی‌ثبات است؛ هر چند که گفتمان امکان درجاتی از ثبات معنایی را به وجود می‌آورد. لاکلا و موف (Laclau and Mouffe, 1985) بر آن هستند که در زنجیره‌ای از دلالت، نقاط گفتمانی وجود دارد که معنا در آنها تا حدی تثبیت می‌گردد (دال مرکزی یا نقاط گره (Nodal Points))، سایر نشانه‌ها حول محور آنها نظم می‌یابند و از طریق آنها ابهام پنهان می‌شود. باید توجه داشت که در این نقاط معنا فشرده نمی‌شود بلکه در واقع دال مزبور از معنا تهی می‌شود. در اینجا است که دال‌های شناور (Floating Signifiers) و دال‌های خالی (Empty Signifiers) اهمیت می‌یابند. این کلمات معنایی تعریف‌شده ندارند و به همین دلیل در گفتمان‌های متفاوت به معنای متفاوتی به کار می‌روند یعنی مدلول‌های بسیار متعددی می‌توانند پیدا کنند و دائماً در معرض بازمفصل‌بندی (Re-articulation) (در ارتباط با سایر گفتمان‌ها)

قرار می‌گیرند. هژمونیک کردن معنای چنین دال‌هایی مستلزم تثبیت هر چند موقت معنای آنها است که در درون گفتمان‌ها صورت می‌گیرد و منجر به حذف بقیه معنای ممکن می‌شود.

از این منظر، گفتمان‌ها هستند که به هویت‌ها قوام می‌بخشند و به دلیل ابتننا بر جفت‌های معنایی متضاد، هویت‌های متضاد را می‌آفرینند. گفتمان‌ها در پیوند با قدرت و به یک اعتبار، منشاء قدرت هستند. قدرت گفتمانی است که به واقعیت معنا می‌دهد و در پیوند با رویه‌های نهادی یا فراگفتمانی معنای خاصی را تثبیت می‌کند. گفته می‌شود زبان در ساختار بخشیدن به روابط قدرت در جامعه نقش دارد (Wodak, 2001: 5).

مفروضات اصلی تحلیل گفتمان به نظر گونتر کرس (Gunther Kress) عبارتند از:

- زبان یک پدیده اجتماعی است؛
- نه تنها افراد، بلکه نهادها و گروه‌بندی‌های اجتماعی هم معنای و ارزش‌های خاص خود را دارند که به نوعی نظام‌یافته در درون زبان بیان می‌شود؛
- متون واحدهای مهم زبان در ارتباطات هستند؛
- خوانندگان/شنوندگان دریافت‌کنندگان منفعلی در رابطه‌شان با متون نیستند؛
- شباهت‌هایی میان زبان علم و زبان نهادها وجود دارد... (به نقل از: Wodak, 2001: 6).

در مورد روش‌ها و رویه‌هایی که برای تحلیل گفتمان به کار می‌رود باید گفت که در کل روش تأویلی یا هرمنوتیکی است که به عنوان روشی برای فهم و تولید روابط معنایی مورد استفاده قرار می‌گیرد حتی اگر در مواضع نویسندگان به صراحت از آن ذکری نشود (Meyer, 2001: 16). هم برداشت دریدایی و هم برداشت فوکویبی از گفتمان در علوم انسانی و اجتماعی همراه با تکنیک‌های خاص آنها در تفسیر کاربرد دارند که از آن جمله می‌توان به تبارشناسی فوکویبی و شالوده‌شکنی دریدایی اشاره کرد. تکنیک‌هایی چون تحلیل استعاره، تحلیل اسنادی، تحلیل روایت و... نیز در این زمینه مورد استفاده قرار می‌گیرند (بنگرید به میلیکن ۱۳۸۹).

در عین حال، رویکرد گفتمانی بیشتر در سطحی کلان مطرح می‌شود که نگاهی از بالا به پایین دارد یعنی در آن کنش‌های فرد از طریق قواعد اجتماعی و معنای جمعی فهمیده می‌شود. اما آنگاه که رویکرد زبانی - تفسیری به سطح خرد یا فردی می‌رسد، پدیده جمعی از طریق عناصر فردی آن فهمیده می‌شود که متضمن نگاهی

از پایین به بالا است. در اینجا کانون توجه مطالعاتی انتخاب‌های مبتنی بر دلیل (و نه عقلانی) است و هدف محقق درک دلایل کنشگر است. منطق تبیین، تعیین تفکر کنشگران است یعنی فهم اینکه آنها در پس انتخاب‌های خود چه دلایلی داشتند. هدف نیل به تبیینی علی نیست بلکه توصیفی پرمایه (Thick Description) است که البته در آن به چرایی‌ها و چگونگی‌ها نیز می‌تواند توجه شود اما پاسخ در سطح دلیل است و نه علت (هر چند که می‌توان در یک برداشت، دلیل را نیز نوعی علت تلقی کرد) اما به هر حال منطق استدلال مورد توجه قرار می‌گیرد (Carlsnaes, 2002: 341).

همانگونه که دیده می‌شود مفروضات، اصول، مفاهیم و روش‌های مورد نظر در سازه‌انگاری و تحلیل گفتمان جنبه محتوایی خاصی ندارند و در رشته‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی قابل کاربرد هستند. چارچوب سازه‌انگارانه در اشکال مختلف آن در انواع مطالعات اجتماعی و جامعه‌شناختی (از بحث در زمینه قومیت، ملیت، نژاد، جنسیت (به عنوان نمونه بنگرید به: Hastin, 1997: Ferrante, 1998; Lorber, 1994) و سایر گروه‌بندی‌های اجتماعی تا مطالعات مرتبط با دولت، فرهنگ، فن‌آوری، آموزش و مانند اینها (به عنوان نمونه، بنگرید به: مک‌لافلین ۱۳۸۹ فصل ۶؛ Bourdieu, 1994)) و نیز مطالعات روان‌شناختی تحت عنوان روان‌شناسی ساخت‌انگار (به عنوان نمونه، بنگرید به: Gergen, 1985; Gergen and Gergen, 1997) مبنای نظریه‌پردازی و تحقیق قرار می‌گیرد. تحلیل گفتمان و نگرش‌های پساساختارگرایانه نیز در حوزه‌های متعدد علوم اجتماعی کاربرد دارد. در جغرافیا از آن به ویژه در سه حوزه جغرافیای اقتصادی، طبیعی و فرهنگی استفاده می‌شود (Murdoch, 2006; Curry, 2002; Barnes, 1992). همچنین در مطالعات توسعه (Tregidga and Milne ND)؛ روان‌شناسی (Phillips and Jorgensen, 2002)؛ آموزش و علوم تربیتی (Anderson and Grinberg, 1998; Simola, 1998)، مدیریت (Chiapeel and Fairclough, 2002)، مطالعات رسانه‌ای (Gamson and Modigliani, 1989; Valiveronen, 2004)، تاریخ (Kramnick, 1988)، مطالعات در زمینه فرهنگ (Pennycook, 1994) و دیگر رشته‌ها و زمینه‌های مطالعاتی در علوم اجتماعی و انسانی از گفتمان و تحلیل گفتمان و بصیرت‌های پساساختارگرایی استفاده شده است.

به این ترتیب، سازه‌انگاری در معنایی عام که شامل همه شاخه‌ها و تقریرهای آن اعم از متعارف و رادیکال است، یک نظریه محتوایی نیست بلکه چارچوبی است

که در سطوح مختلف واقعیت اجتماعی و در رشته‌های متفاوت قابل کاربرد است. از آنجا که نه تنها جهان داخل کشورها یعنی جوامع داخلی بلکه جهان بین‌الملل جهانی‌هایی اجتماعی تلقی می‌شوند و کنش کنشگران در هر دو آنها (به طور خاص، سیاست خارجی) کنشی اجتماعی است، سازه‌انگاری یا ساخت‌انگاری اجتماعی درباره آن نیز معنا می‌یابد. در ادامه خواهیم دید که سایر مباحث جزئی‌تر در سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل/سیاست خارجی نیز نمود می‌یابند.^۱

پیوندهای ضمنی سازه‌انگاری و تحلیل گفتمان با حوزه تحلیل سیاست خارجی

وندولکا کوبالکوا (Kubalkova, 2001a) بر آن است که «تحلیل سیاست خارجی با معرفی برخی از عناصری که بسیاری از دانشوران سازه‌انگار و پسامدرن بعدها به آن توجه پیدا کردند، آغاز شد.» الکساندر ونت (۱۳۸۴) هم مفروضات سازه‌انگاری را در سنت تحلیل سیاست خارجی می‌بیند.

به نظر می‌رسد رویکرد سیاست خارجی مقایسه‌ای با توجه به تأکیدی که بر تعمیم و ارائه گزاره‌های کم و بیش جهانشمول و نگاه علم‌گرایانه و اثبات‌گرا به سیاست خارجی دارد کمتر با مبانی سازه‌انگاری و به ویژه تحلیل گفتمان هماهنگی دارد. اما باید توجه داشت که نظریه‌پردازان سیاست خارجی مقایسه‌ای حداقل از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به این نتیجه رسیدند که نباید همیشه به دنبال تعمیم بود یا همه تحقیقات را بر اساس تعداد زیاد موارد انجام داد. در نتیجه توجه به مطالعات موردی در کنار مطالعات مبتنی بر تعداد زیاد موارد (Large-N Studies) در سیاست خارجی مقایسه‌ای به شکلی گسترده مورد تأکید قرار گرفت (Caporaso et al, 1986). البته پژوهشگرانی که در حوزه سازه‌انگاری کار می‌کنند هم به طور خاص به مطالعات مقایسه‌ای توجه دارند و شاید کم و بیش تا حدی نیز به دنبال تعمیم‌های محدود باشند. به نظر نمی‌رسد میان سازه‌انگاری متعارف علم‌گرا و سیاست خارجی مقایسه‌ای تعارضی وجود داشته باشد. هواداران رویکرد گفتمانی نیز به رغم اجتناب از تعمیم به این نکته توجه دارند که با مقولات تحلیلی کم و بیش مشابه می‌توان پدیده‌های مشابه را در جوامع مختلف و شرایط متفاوت مورد بررسی قرار داد. در میان سازه‌انگاران که در حوزه سیاست خارجی پژوهش می‌کنند آثار مقایسه‌ای

۱. شایان ذکر است که با وجود اینکه الکساندر ونت (۱۳۸۴) به عنوان معروف‌ترین نظریه‌پرداز سازه‌انگار در روابط بین‌الملل یک نظریه سازه‌انگارانه روابط بین‌الملل ارائه کرده، این به معنای آن نیست که سازه‌انگاری به سطح نظام بین‌الملل محدود می‌شود یا حتی اینکه نظریه خود او هیچگونه کاربردی در سطح سیاست خارجی نمی‌تواند داشته باشد (بنگرید به هادیان ۱۳۸۳).

مشهودی دیده می‌شود.

اما تنها شکاف موجود میان سازه‌انگاری اعم از متعارف و رادیکال و سیاست خارجی مقایسه‌ای مسئله تعمیم نیست. نوع سؤال‌هایی که در سیاست خارجی مقایسه‌ای مطرح می‌شود معمولاً از نوع چرایی است و سؤالات مربوط به چگونگی نیز بیشتر به سازوکارهای علی توجه دارند. زبان علم‌گرایانه همراه با تأکید بر شناسایی متغیرهای دخیل وجه شاخص سیاست خارجی تطبیقی است. این در حالی است که رویکردهای سازه‌انگارانه بیشتر به دنبال پاسخ به پرسش‌هایی از نوع چیستی و چگونگی امکان‌پذیری هستند (بنگرید به Doty, 1993; Wendt, 1999).

در نتیجه می‌توان گفت سرشت پرسش‌ها در این رویکردها با هم متفاوت است. اما در یک بُعد شاید بتوان گفت سازه‌انگاری می‌تواند به یکی از دغدغه‌های سیاست خارجی مقایسه‌ای پاسخ دهد و آن توجه به پیامدها یا آثار سیاست خارجی (Caporaso *et al*, 1986: 34) است. توجه به آثار متقابل ساختار و کارگزار حداقل در یک بُعد یعنی آثار عاملیت کارگزاران بر ساختار می‌تواند به شکلی به حوزه سیاست خارجی مقایسه‌ای کمک کند. اشتراک توجه دیگر در آثار مربوط به سیاست خارجی مقایسه‌ای و رویکردهای معنایی، این است که با توجه به ادعای جامعیتی که سیاست خارجی مقایسه‌ای دارد، توجه آن فقط معطوف به عوامل مادی نیست و به عوامل معنایی و ادراکی نیز توجه دارد. مثلاً نگرش‌سنجی چه در حوزه افکار عمومی و چه در حوزه تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی مورد توجه است. اما در اینجا تحلیل‌های گفتمانی می‌توانند چگونگی امکان‌پذیری نگرش‌های خاص را توضیح دهند که در سیاست خارجی مقایسه‌ای چندان مورد موشکافی قرار نمی‌گیرد (به عنوان نمونه، بنگرید به مشیرزاده و بهرامی‌پور ۱۳۹۳).

همانگونه که در آغاز این مقاله اشاره شد، حوزه تحلیل سیاست خارجی برخلاف نظریه‌های غالب در روابط بین‌الملل در توضیح سیاست خارجی دولت‌ها بیشتر بر داخل جوامع تأکید دارد. البته محیط بین‌المللی نیز از عوامل مؤثر در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی تلقی می‌شود اما در کنار بُعد عینی آن، بر برداشتی که کنشگران از آن محیط دارند یعنی به بیان مارگارت و هارولد اسپرات (۱۹۵۷) «محیط ادراکی» یا محیط روانی (Psycho-Milieu) آنها کانون توجه تحلیل قرار می‌گیرد. این بدان معنا است که چگونگی «معنا کردن» جهان بیرونی است که می‌تواند تصمیمات خاص کنشگران را قابل فهم سازد.

تأکید یانگ و شیفر بر آن است که قدرت و منافع - یعنی مفاهیمی که در قلب

مطالعه سیاست بین‌الملل قرار دارند - سرشتی ادراکی دارند. به رغم آنچه گاهی از مباحث واقع‌گرایان مستفاد می‌شود، قدرت و منافع عینی نیستند؛ بلکه از باورهایی که افراد در مورد این مفاهیم دارند، نشأت می‌گیرند. مائو اعتقاد داشت قدرت از لوله تفنگ بیرون می‌آید، حال آنکه گاندی اعتقادی به قدرت سخت‌افزاری نداشت و بیشتر به ابعاد معنوی قدرت توجه می‌کرد. در عین حال، هر دو آنها به تبع باورهای متفاوت خود به کنش‌هایی مبادرت ورزیدند که باعث تحولات سیاسی دامنه‌داری شدند. به بیان یانگ و شیفر، «ادراکات - باورها و فرایندهای استدلالی افراد - اهمیت دارند، زیرا کل رفتار سیاسی بر آنها بنا می‌شود و بنیان فهم قدرت و منافع هستند» (Young and Schafer, 1998: 64).

به نظر هاتن (Houghton, 2007) «رویکرد ادراکی به تحلیل سیاست خارجی به طور خاص به شکلی فزاینده با یک رویکرد برجسته امروز در پیوند است: سازه‌نگاری اجتماعی». بی‌تردید ادراکات بر اساس معانی که به پدیده‌ها، رویدادها و تحولات داده می‌شود شکل می‌گیرد و بنابراین از منظر ادراکی نیز واقعیت ساخته می‌شود. آیور نیومن (Neumann, 1996) در بررسی شکست ادبیات تحلیل سیاست خارجی در زمینه دریافت ذهنی (Perception)، نظام اعتقادی (Belief System)، رمزگان عملیاتی (Operational Code) و مانند اینها - یعنی مفاهیم و نظریه‌هایی که بر آن بودند که نقش ادراکات فرد از محیط (و نه خود محیط «عینی») را در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی توضیح دهند - مشکل را ناشی از آن می‌داند که آنها نقطه عزیمت و هدف خود را «خود»ی (Self) می‌دانستند که گویی موقعیت‌مندی اجتماعی ندارد یعنی فرد را جدا از بستر اجتماعی و معانی بیناذهنی که به ذهنیت او شکل می‌دهند در نظر می‌گرفتند. اما به بیان رکسان دوتی (۱۹۹۳) باید توجه داشت که خود سوژه تصمیم‌گیرنده نیز یک برساخته است.

به این ترتیب، به رغم توجه رویکردهای ادراکی به این امر که کنشگران عرصه سیاست خارجی بر اساس معنایی که به واقعیت می‌دهند تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند، بی‌توجهی آنها به موقعیت اجتماعی سوژه یا کنشگر تصمیم‌گیرنده به معنای عدم توجه به بستر معنایی است که به شکل اجتماعی - تاریخی ساخته شده و کنشگران در درون آن چارچوب از معانی ادراکات خود را پیدا می‌کنند. به بیان دیگر، رویکردهای سازه‌انگاران اعم از متعارف و زبانی - گفتمانی به ما نشان می‌دهند که ادراکات کنشگران از کجا می‌آیند و چگونه امکان‌پذیر می‌شوند و چگونه خود وقتی در قالب زبانی بیان می‌شوند زمینه را برای تثبیت و بازتولید یا

تغییر گفتمانی فراهم می‌سازند.

در عین حال، در برخی مطالعات سازه‌انگاران هستند که از نظریه‌های ادراکی و روان‌شناختی برای تکمیل بحث خود بهره می‌برند. با توجه به اینکه معمولاً سازه‌انگاران توجه خود را به تفاوت‌ها و تمایزات هویتی در توضیح سیاست خارجی کشورهای مختلف معطوف می‌کنند، این انتقاد بر آنها می‌شود که به اینکه چرا یک هویت خاص و نه هویتی دیگر غالب می‌شود توجه کافی ندارند و به عبارت دیگر نظریه‌ای درباره چرایی هویت ارائه نمی‌کنند (Kowert, 2001). به عنوان نمونه، شی‌پینگ ژنگ (Zheng, 2001) از نظریه هویت اجتماعی که یک نظریه روان‌شناسی اجتماعی است برای توضیح اینکه چرا جنگ لفظی میان چین و تایوان تا این حد شدید است استفاده می‌کند. کوورت (۲۰۰۱) بهره‌گیری از نظریه‌های تصویر ذهنی و نقش را که مورد توجه تحلیل‌گران ادراکی سیاست خارجی است برای تکمیل مباحث سازه‌انگاران مفید می‌داند.

نظریه تصمیم‌گیری در سیاست خارجی نیز از این نظر که هم به عوامل مادی و هم معنایی در شکل دادن به رفتار دولت‌ها توجه دارد به سازه‌انگاری متعارف شبیه است. اسنایدر، بروک و سیپین (۲۰۰۲) تأکید دارند که باید از شیئیت‌بخشی به دولت اجتناب کرد و نباید انتزاعی بودن دولت یا به بیان دیگر، هستی اعتباری اجتماعی آن را نادیده گرفت. آنچه در واقع با آن در تصمیم‌گیری سروکار داریم، افراد و کنشگران انسانی هستند. جهان همان است که این کنشگران «می‌بینند». آنها هستند که وضعیت را تعریف می‌کنند. پس اصل معنایی است که آنها به هر موقعیتی می‌دهند. آنها نخستین کسانی هستند که در رشته روابط بین‌الملل «این گزاره را مطرح می‌کنند که انگاره‌ها به منافع قوام می‌بخشند و منافع «مفروضاتی» عینی نیستند» (Houghton, 2007: 31). این به معنای توجه به عوامل معنایی و زبانی و ادراکی در تصمیم‌گیری است که مورد تأکید سازه‌انگاری و تحلیل گفتمان نیز هست: «سیاست خارجی چیزی است که دولت‌ها می‌سازند» (Smith, 2001). با این تفاوت که همانگونه که در بالا نیز ذکر شد، دو رویکرد اخیر، جنبه اجتماعی و کلان‌تر معانی را می‌بینند که هم در رویکرد ادراکی و هم تصمیم‌گیری تا حد زیادی در محاق قرار می‌گیرد.

تأکید بر کنشگران انسانی به یک اعتبار به معنای توجه به نقش کارگزاران در رابطه آنها با ساختار نیز هست. با وجودی که در روابط بین‌الملل، سازه‌انگاری متعارف به ویژه تحت تأثیر آثار الکساندر ونت (۱۹۹۲؛ ۱۳۸۴) معمولاً گرایش به

تحلیل ساختاری دارد و کمتر به سطح کارگزار توجه می‌کند اما در آثار سازه‌انگاران چون کاتزنستاین (۱۹۹۱) این توجه دیده می‌شود و در اینجا نیز می‌توان شباهت میان رویکرد تصمیم‌گیری و سازه‌انگاری را دید. البته آنچه سازه‌انگاری را متفاوت و مکمل رویکرد تصمیم‌گیری می‌سازد، نظریه‌پردازی درباره رابطه میان کارگزار و ساختار است که در آثار سازه‌انگاری درباره سیاست خارجی نیز دیده می‌شود (به عنوان نمونه، بنگرید به Carlsnaes, 1992).

در مجموع می‌توان گفت رویکردهای معناگرا و سازه‌انگار در برخی ابعاد در هماهنگی با رویکردهای سنتی موجود در حوزه تحلیل سیاست خارجی هستند و در ابعادی شاید مهم‌تر جنبه هم‌تکمیلی با آنها دارند. این باعث می‌شود بتوان انتظار داشت پژوهش‌های سازه‌انگاران و تحلیل‌گفتمان به غنای پژوهشی در کنار غنای نظری تحلیل سیاست خارجی کمک کنند. حال جا دارد با توجه به اینکه سازه‌انگاری و پساساختارگرایی/تحلیل‌گفتمان هم به لحاظ موضوعی توان ورود به حوزه سیاست خارجی را دارند و هم به این لحاظ که می‌توان آنها را مکمل بحث‌های متعارف در قلمرو تحلیل سیاست خارجی دانست، ببینیم در عمل این دو رویکرد چه دستاوردهایی برای حوزه سیاست خارجی داشته‌اند.

دستاوردهای سازه‌انگاری و پساساختارگرایی در حوزه سیاست خارجی

مجموعه آثاری که از منظر سازه‌انگاری و پساساختارگرایی در حوزه سیاست خارجی منتشر شده‌اند حاکی از میزان و اهمیت مساهمت (Contribution) این دو جریان به حوزه تحلیل سیاست خارجی هستند. این آثار را می‌توان در دو بعد مدّ نظر قرار داد: ۱) تلاش مفهومی - نظری برای توجیه و توضیح تحلیل سیاست خارجی از این دو منظر و ۲) کاربرد تجربی این دو در تحلیل سیاست خارجی کشورهای خاص. ادبیات در هر دو حوزه نیز گسترده است. برای مثال، تنها در مجله تحلیل سیاست خارجی طی هشت سالی که از انتشار آن می‌گذرد در ۳۶ مقاله به سازه‌انگاری توجه شده و یا مستقیماً از آن برای تحلیل سیاست خارجی استفاده شده است. به همین ترتیب در سایر مجلات نیز نمونه‌هایی از بهره‌برداری از سازه‌انگاری و یا پساساختارگرایی برای تحلیل سیاست خارجی دیده می‌شود. همچنین ده‌ها کتاب و رساله دکتری در این حوزه از منظر این دو رویکرد چاپ شده یا فصولی از کتاب‌های منتشرشده از این رویکردها استفاده کرده‌اند. در اینجا فقط به بخشی از این آثار اشاره می‌شود.

بوکله، ریتبرگر و واگنر (Boekle, Rittberger and Wagner, 1999) در گزارشی برای مرکز روابط بین‌الملل دانشگاه توپینگن آلمان با تأکید بر اهمیت هنجارها در تکوین سیاست خارجی، رویکرد سازه‌انگارانه خود را به سیاست خارجی ارائه کرده‌اند. آنها با تشخیص دو سطح سازه‌انگاری فراملی و جامعه‌محور (Societal) هنجارهای موجود در هر دو سطح را در شکل دادن به سیاست خارجی مهم می‌دانند. در نظریه آنها بر اساس منطق تناسب یا زیبندگی (-Logic of Appropriate ness) هنجارها متغیر مستقل در تبیین سیاست خارجی هستند.

والتر کارلسنایس (Carlesnaes, 1992) در نگاه سازه‌انگارانه به سیاست خارجی بر موضوع هستی‌شناختی محوری در سازه‌انگاری یعنی مشکل کارگزار - ساختار تمرکز می‌کند. او با اتکا بر بحث‌های فلسفی موجود در جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی نوعی چارچوب فرانظری ارائه می‌کند. این چارچوب مبتنی است بر برداشتی پویا از تعامل میان کارگزاران و ساختار در طول زمان. کارگزاران هدفمند هستند و بر اساس تفسیر از واقعیت عمل می‌کنند. قلمرو ساختاری نیز واجد خصوصیاتی توانمندسازانه و محدودکننده است. رفتار سیاست خارجی دولت‌ها در این چارچوب پدیده‌ای زمینه‌مند تلقی می‌شود.

وندولکا کوبالکوا (Kubalkova, 2001b) در چارچوب مکتب فلوریدای سازه‌انگاری، یعنی سازه‌انگاری ملهم از نیکلاس اونف که بر قواعد تأکید دارد، در یکی از فصول کتابی که بخش‌هایی از آن به کاربرد سازه‌انگاری در مطالعه سیاست‌های خارجی خاص اختصاص دارد، پایه‌های نظری تحلیل سازه‌انگارانه سیاست خارجی را مشخص می‌سازد. کوورت (۲۰۰۱) نیز در همین کتاب به صراحت گام‌هایی در جهت ارائه نظریه‌ای سازه‌انگارانه در باب سیاست خارجی برمی‌دارد. تأکید او بر کنش کلامی و کلام به عنوان عمل و نقش آن در برساختن جهان است. او بر آن است که منافع در قالب سیاست بیان می‌شوند و منافع ملی در قالب سیاست خارجی. سیاست خارجی و بیاناتی که در حوزه آن صورت می‌گیرد، دال بر وجود «نیات»ی هستند که البته ممکن است گاه با نیات واقعی انطباق نداشته باشند و یا داشته باشند که این قابل تشخیص است. نکته مهم اینکه هویت است که به منافع شکل و به سیاست‌ها معنا می‌دهد یعنی توصیف ما را از اینکه سیاست‌ها دال بر نیات اعلامی هستند یا نه، شکل می‌دهد. اینکه «آنها» کیستند در برداشت ما از اینکه سیاست و بیانات‌شان با نیات‌شان منطبق هست یا نه تأثیر دارد و اگر انطباق یا عدم انطباق با پیش‌بینی ما منطبق نباشد، درمی‌یابیم که تعریف ما از «آنها»

باید مورد تجدید نظر قرار گیرد. اگر واقع‌گرایی و لیبرالیسم گامی مهم در جهت شناخت دو مجموعه از منافع کنشگران یعنی امنیت و ثروت یا رفاه هستند، نباید این موضوع را نادیده گرفت که بخشی دیگر از نیازها و به تبع آن منافع انسانی نیاز به تعلق و تمایز است که در قالب مفهوم هویت بیان می‌شود و سهم سازه‌انگاری نظریه‌پردازی در این باب است. هویت نقشی مهم در انتخاب‌ها در سیاست خارجی دارد. به بیان کوروت:

هویت میانجی است که از طریق آن رهبران ملی و شهروندان عادی شناسایی شباهت و تفاوت (در تهدید، توانمندی، مولدیت، دعاوی و مانند اینها) را به بیاناتی هستی‌شناختی درباره روابط بین‌الملل ترجمه می‌کنند. از این راه است که آنها جهان و بخصوص کارگزارانی را که می‌کوشند از طریق سیاست‌های خارجی خود تحت تأثیر قرار دهند «برمی‌سازند». سازه‌انگاری در موقعیتی مطلوب برای ارائه نظریه‌ای درباره کارگزاری قرار دارد و از این طریق سهمی حیاتی در مطالعه سیاست خارجی ایفا می‌کند. این نویدی است که [سازه‌انگاری] می‌دهد (Kowert, 2001: 281).

در سطح مطالعات تجربی سیاست خارجی که مبتنی بر رویکرد سازه‌انگاران هستند، می‌توان به چند نمونه اشاره داشت. لینوس هاگستورم (Hagstöröm, 2006) سیاست خارجی ژاپن را با نگرش سازه‌انگاران هویت‌محور و بر اساس عرصه سیاست هویتی که در آن گفتمان‌های هویتی متکثری به هویت‌های چندگانه و چندلایه شکل می‌دهند با تکیه بر ساخت هویت در کتاب‌های درسی (نظام آموزشی) و یادداشت‌های سردبیران روزنامه‌ها (رسانه‌های جمعی) و رابطه آنها با سیاست خارجی مورد بررسی قرار می‌دهد. در مقاله‌ای دیگر به قلم میاگی (Miyagi, 2009) بر مبنای سازه‌انگاری قاعده‌محور، تأثیر هنجارها در جلوگیری از نظامی شدن مجدد ژاپن در جنگ علیه عراق در سال ۲۰۰۳ نشان داده شده است. کولین (Colin, 2004) در بررسی سیاست خارجی روسیه در بحران کوزوو گفتمان سیاست خارجی را به جای قرار دادن آن در حوزه بین‌المللی در حوزه داخلی پی می‌گیرد و در صدد است روایت سیاست خارجی و اسطوره‌های موجود در ورای آن را دنبال کند.

کیتلین برن (Byrne, 2012) در مطالعه دیپلماسی عمومی استرالیا به عنوان بخشی رو به رشد در کنش سیاست خارجی این کشور در منطقه از چارچوبی سازه‌انگازانه مدد می‌گیرد و بر آن است که دیپلماسی عمومی به عنوان یک رویه عملی و سازه‌انگاری به عنوان یک چارچوب نظری شباهت‌هایی به هم دارند از جمله بها دادن بیشتر به ابعاد معنایی روابط بین‌الملل، تأکید بر نقش هنجارها و اهمیت بینادهنیت مشترک در پیشبرد امور بین‌الملل. در نتیجه، هر دو می‌توانند به شکلی بر یکدیگر تأثیر بگذارند.

دیویتاک و ترو (Devetak and True, 2006) با استفاده از رویکرد سازه‌انگازانه به رابطه قوام‌بخش میان سیاست خارجی و جهانی شدن در دو کشور استرالیا و نیوزیلند می‌پردازند. استدلال آنها این است که سیاست خارجی نمودی از هویت اجتماعی دولت، فهم آن از نقش خود و هدف اخلاقی آن است که از طریق فرافکنند تصویر متمایز از خود به صحنه جهانی صورت می‌گیرد. آنها در مطالعه مقایسه‌ای خود نشان می‌دهند که این دو کشور چگونه نظم بین‌المللی، تجارت جهانی، تدبیر جهانی امور، امنیت بین‌الملل و حقوق بشر را می‌بینند. هر دو کشور به رغم اینکه «دولت‌هایی جهانی شده» به نظر می‌رسند اما به اشکال متفاوتی می‌کوشند میان استلزامات راهبردی و هنجاری توازن ایجاد کنند که این تفاوت دیپلماتیک ناشی از برداشت‌های متفاوت از هویت دولت است.

در مجموعه مقالاتی که یکی برگ و پیرت اهین (Berg and Ehin, 2009) درباره روابط روسیه و کشورهای بالتیک (استونی، لتونی و لیتوانی) گردآوری کرده‌اند، نقش هویت در سیاست خارجی پررنگ شده است. نمادها و عرصه سیاست خاطره‌های جمعی از موضوعات مورد توجه در این مجموعه هستند که نشان می‌دهند چگونه سایه گذشته‌ای که کنشگران متفاوت آن را به گونه‌های متفاوتی برساخته‌اند، بر روابط روسیه و کشورهای بالتیک گسترده شده است و هویت‌هایی ناسازگار را قوام بخشیده است. همین ناسازگاری هویتی است که به تعارضات و ناهماهنگی‌ها در سیاست خارجی شکل می‌دهد. در نتیجه با وجود فروپاشی شوروی و «اروپایی» شدن کشورهای بالتیک، خصومت و بی‌اعتمادی میان این کشورها و روسیه همچنان پابرجا مانده است.

پس‌اساختارگرایی و تحلیل گفتمان در تحلیل سیاست خارجی بیش از هر چیز بر گفتمان سیاست خارجی، نقش آن در شکل دادن به هویت، چگونگی برساختن خود و دیگری از طریق سیاست خارجی و برساخته شدن کارگزاران و کنشگران

تأکید دارد. فرض تحلیل گفتمان این است که سیاست خارجی متکی بر بازنمایی است و این بازنمایی‌ها در قالب زبان بیان می‌شود و در نتیجه پژوهشگران در چارچوب این رویکرد به متون عمومی توجه می‌کنند، بخصوص متونی که در دفاع از تصمیمات اتخاذشده در سیاست خارجی تولید می‌شوند. تحلیل پساخترگرایانه گفتمان سیاست خارجی مستلزم شناخت جزئیات زمینه سیاسی و گفتمانی سیاست خارجی است تا رابطه میان متون فعلی و گذشته مشخص شود و نشان داده شود که چگونه برخی بازنمایی‌ها آنچنان تثبیت شده‌اند که طبیعی می‌نمایند (Hansen, 2012: 106).

نگاه پساخترگرایانه به سیاست خارجی به عنوان یک رویه گفتمانی در سه سطح می‌تواند سهمی نظری و تحلیلی در حوزه سیاست خارجی داشته باشد:

۱. عرصه سیاست بازنمایی، ۲. گستره و ثبات سیاست خارجی، و ۳. تغییر و تبارشناسی. در عرصه سیاست بازنمایی، گفتمان‌های سیاست خارجی به عنوان بازنمایی یک «مسئله» تلقی می‌شوند که سیاست قرار است آن را حل کند. این بازنمایی می‌تواند در سطح بیان یک شخص، دولت، رسانه‌ها، یا گروه‌ها دیده شود. این بازنمایی‌ها می‌توانند با هم متفاوت باشند که نشان‌گر وجود مواضع متفاوت در سیاست خارجی هستند. تحلیل گفتمان نشان می‌دهد که در هر یک از آنها مسئله چگونه بازنمایی شده است و چگونه یکی از آنها می‌تواند مسلط یا جایگزین دیگری شود. هر بازنمایی طیفی خاص از سیاست‌ها را امکان‌پذیر می‌سازد. مثلاً تا زمانی که جنگ بوسنی در کشورهای غربی به عنوان «جنگ بالکان» مطرح بود اقدامی درباره آن ضروری به نظر نمی‌رسید، اما وقتی به عنوان «نسل‌کشی» بازنمایی شد، اقدام را ضروری ساخت. از نظر گستره سیاست خارجی، تحلیل گفتمان آن را به سطح دولت و دولتمردان محدود نمی‌کند بلکه در احزاب، رسانه‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد، و... هم بازنمایی‌ها را دنبال می‌کند. نگاه شالوده‌شکنانه تحلیل گفتمان به متون سیاست خارجی نیز به منزله ثبات‌زدایی (De-stabilization) از آن است. متون سیاست خارجی در زمینه متون پیشین قرار می‌گیرند و تناقضات آشکار می‌شود. البته وجود تناقض لزوماً ارتباطی با نیت مؤلفان هم ندارد و این امر اساساً مطمح نظر تحلیل گفتمان نیست؛ بلکه هدف تشخیص و تمایز بازنمایی‌های متفاوت و متناقض است. با توجه به متحول بودن سیاست خارجی، نگاه تحلیل گفتمان نیز پویا است و به دنبال تغییرات در بازنمایی‌ها و این است که چگونه تحت فشار گروه‌های خاص یا تغییر خود مسئله تغییر گفتمانی رخ می‌دهد. رویکرد تبارشناختی نیز به این

می‌پردازد که چگونه تاریخ در گفتمان سیاست خارجی «بسیج» می‌شود تا بازنمایی خاصی مشروعیت یابد و از این طریق بازنمایی‌های دیگر به حاشیه رانده می‌شوند (Hansen, 2012 101-105).

در مورد کاربرد تحلیل گفتمان در تحلیل سیاست خارجی نیز تلاش‌های فراوانی شده است که در اینجا به چند نمونه اشاره می‌شود. هنریک لارسن (۱۹۹۹) بر آن است که این فهم‌های متفاوت از پدیده‌هایی چون دولت و ملت است که می‌تواند به تفاوت در سیاست خارجی منتهی شود و این فهم‌های متفاوت را می‌توان در گفتمان‌ها دنبال کرد. به عبارت دیگر، باید برای فهم سیاست‌های خارجی، اهداف، منافع و محتوای آنها به دنبال چارچوب‌های معنایی بود که اینها در درون آن شکل می‌گیرند. او بر همین اساس سیاست خارجی دانمارک و بریتانیا در قبال اروپا را بر مبنای گفتمان‌هایی که به این سیاست‌ها شکل می‌دهند و فهم ابزاری (Instru-mental) که رابطه با اتحادیه اروپایی را (یعنی فهمی را که در آن روابط با اتحادیه و پیروی از قواعد و هنجارهای آن برای پیشبرد اهداف و منافع است و نه بر اساس هویتی اروپایی) برمی‌سازد مورد تحلیل گفتمانی قرار می‌دهد.

لارسن (۲۰۰۹) در یکی دیگر از آثار خود به طور خاص به دنبال تحلیل سیاست خارجی کشورهای عضو اتحادیه اروپایی به عنوان یک مورد خاص از سیاست خارجی (به دلیل عضویت در مجموعه‌ای که خود نیز سیاست خارجی دارد و اعضا فقط هویت ملی ندارند) از تحلیل گفتمان استفاده می‌کند. هدف او ارائه یک چارچوب تحلیلی است یعنی مجموعه‌ای از خطوط راهنما برای اینکه در هنگام تحلیل فرایندها و کنشگران سیاسی در یک حوزه خاص موارد مهم را بتوانیم تشخیص دهیم. مبانی فرانظری او سازه‌نگارانه است زیرا نقش بنیادینی برای معانی بیناذهنی در شکل دادن به ساختارها و فرایندهای سیاست‌گذاری قائل می‌شود و از تحلیل گفتمان برای بررسی مفصل‌بندی‌های متفاوت کارگزاری استفاده می‌کند و نشان می‌دهد در شرایطی که سرشت کارگزاری ملی در اتحادیه اروپایی متحول و سیال است برای فهم اینکه کنشگر سیاست خارجی ملی دولت است یا اتحادیه اروپایی، فهم چگونگی مفصل‌بندی کنشگر اهمیت دارد.

دیوید کمبل (Campbell, 1990; 1994; 1998) در آثار متعددی به بررسی ساخت سیاست خارجی ایالات متحده، عرصه سیاست هویت در این کشور و «تکوین» ایالات متحده از طریق سیاست خارجی می‌پردازد. نگاه گفتمانی پساساختارگرایانه او همراه با زیر سؤال بردن و نقد دگرسازی‌ها (Othering) در گفتمان‌های سیاست

خارجی و امنیت ملی ایالات متحده است. به عنوان نمونه او در کتاب نگارش امنیت: سیاست خارجی ایالات متحده و عرصه سیاست هویت، با اتخاذ رویکردی تفسیری و گفتمانی که در آن تبیین علی کنار گذاشته می شود به دنبال این است که برگرفتن یک شیوه خاص بازنمایی از خطر خارجی، چه پیامدهای سیاسی دارد. وی نشان می دهد که سیاست خارجی ایالات متحده با تفسیر یا برساختن خطر به گونه ای خاص مرزهای هویتی آنچه را که به نام آن عمل می کند برمی سازد. روش او در اینجا «تاریخ حال» است. سیاست خارجی آمریکا از این منظر به مثابه بازنمایی خاصی از خطرات برای ایالات متحده است. خطرانی که به خودی خود وجود ندارند بلکه مخاطرات یا ریسک هایی هستند که ساخته می شوند و این مخاطرات در دوره بعد از جنگ سرد با پیش از آن (که در آن شوروی و کمونیسم به عنوان خطرات اصلی بازنمایی می شدند) متفاوت است. در دوره پس از جنگ سرد برخی از بازنمایی های متفاوت با دوره قبل شکل گرفت: موضوعات جدید زیست محیطی، تهدیدات اقتصادی امنیتی آلمان و ژاپن، مهاجرت، جهان سوم و خشونت هایی چون تروریسم یا بنیادگرایی. مفصل بندی مستمر خطر از طریق سیاست خارجی است که هویت دولت را امکان پذیر می کند. هویت دولت آمریکا به عنوان امری برساخته و متحول در پیوند با تفاوت و از طریق عمل (Performance) و ساختن مرزهایی میان خود و دیگری قوام می یابد که البته هیچگاه کامل نیست (Campbell, 1998). رکسان دوتی (۱۹۹۳) با کاربست تحلیل انتقادی گفتمان در حوزه سیاست خارجی می کوشد به توضیح سیاست خارجی ضدشورش ایالات متحده در قبال فیلیپین بپردازد. او تأکید دارد که تمرکز تحلیل گفتمان نه بر چرایی یک برآیند خاص، بلکه بر چگونگی امکان و امتناع برخی پدیده های خاص است و می کوشد به چگونگی تولید معنا و پیوند آن معانی با سوژه ها و ابژه های خاص بپردازد و از این طریق نشان دهد که چگونه تمایلات تفسیری خاصی تکوین می یابند که رویه هایی را ممکن بقیه را ممتنع می سازند. او با استفاده از مقولات تحلیلی پیش فرض (-Presupposition)، اسناد (Predication) و موضع سوژگی (Subject Positioning) نشان می دهد که چگونه رویه های گفتمانی سوژه و ابژه را برمی سازند و روابط را در درون یک شبکه معنادار می کنند. پیش فرض یک سازوکار متنی است که دانش یا شناخت زمینه ای را به وجود می آورد و از این طریق جهانی خاص می آفریند که در آن برخی چیزها «حقیقت» دارند. اسناد به معنای نسبت دادن خصوصیتی خاص به سوژه های خاص از طریق کاربست صفات و قیود و افعال خاصی درباره آنها

است. اینکه یک سوژه در چه موقعیتی نسبت به بقیه سوژه‌ها قرار می‌گیرد موقعیت سوژگی او را شکل می‌دهد. به این ترتیب، او با تحلیل متونی در سیاست خارجی آمریکا نسبت به شورشیان فیلیپین نشان می‌دهد که چگونه در این متون پیش‌فرض برتری خود (یعنی آمریکا) وجود دارد، ضعیف و غیرعقلانی و نیازمند بودن طرف مقابل ساخته می‌شود و در نتیجه موضع سوژگی ضعیف «آنها» به نسبت «ما» شکل می‌گیرد و رویه‌های خاصی را در سیاست خارجی امکان‌پذیر می‌سازد.

درک نیبرز (Nabers, 2009) با تکیه بر رویکرد پساساختارگرا می‌کوشد پیوند مفهومی میان بحران‌هایی بین‌المللی مانند ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و فرایندهای هویت‌سازی از طریق سیاست خارجی را نشان دهد. او با تعریف گفتمان به عنوان مجموعه رویه‌های بیانی در یک میدان اجتماعی، تحلیل انتقادی گفتمان را به نظریه هژمونی لاکلا و موف پیوند می‌زند تا نشان دهد چگونه گفتمان‌های هژمونیک به عنوان نقطه پیوند میان ساخت گفتمانی بحران و تغییر هویت عمل می‌کنند.

باغدوناس (Bagdonas, 2008) در بررسی نقش کمالیسم در گفتمان سیاست خارجی ترکیه رویکردی پساساختارگرایانه را به کار گرفته است. او بر آن است که سستور کار پژوهشی پساساختارگرایانه با رویکرد گفتمانی و تعیین‌گریزانه (Inde-terministic) به سیاست خارجی، نقش آن را در قوام دادن به هویت‌ها و منافع نشان می‌دهند. نویسنده بر آن است که آنچه دو وجه ناسازگار سیاست خارجی ترکیه را امکان‌پذیر کرده «کمالیسم» است. این دو وجه عبارتند از: سیاست ترکیه در قبال قبرس و سمت‌گیری اروپایی/غربی این کشور. تحلیل گفتمان عمیق سیاست خارجی ترکیه نشان می‌دهد که چگونه حکومت در دوره‌های تاریخی مختلف و تحت رهبری احزاب متفاوت با تمسک به کمالیسم این دو سیاست خارجی را به هم پیوند داده است.

به این ترتیب، طیف وسیعی از موضوعات در حوزه سیاست خارجی از منظر سازه‌نگاری و تحلیل پساساختارگرایانه گفتمان مورد واکاوی قرار گرفته‌اند که به مواردی از آنها اشاره شد. البته دامنه قابل واریسی موضوعات بسیار وسیع‌تر از این است و جا برای پژوهش‌های مبتنی بر این رویکردها بسیار هست.

نتیجه: سودمندی رویکردهای معنایی در تحلیل سیاست خارجی در ایران همانگونه که دیده شد، سازه‌انگاری و پسا‌ساختارگرایی قابلیت آن را دارند که هم به لحاظ نظری تغذیه‌کننده مطالعات سیاست خارجی باشند و هم اینکه مکمل رویکردهای سنتی‌تر در این حوزه محسوب می‌شوند. این دو افق‌های جدید مطالعاتی را برای رشته باز کرده‌اند و حداقل توانسته‌اند برخی از پیچیدگی‌های حوزه سیاست خارجی را که با رویکردهای پیشین پاسخی برای آنها وجود نداشت توضیح دهند. همزیستی این دو با رویکردهای تحلیل سنتی سیاست خارجی نیز به نظر نمی‌رسد مشکل‌آفرین باشد زیرا با وجودی که در برخی از رویکردهای سازه‌انگارانه و نیز به طور خاص پسا‌ساختارگرایی بخشی از معیارهای علم‌گرایانه حاکم بر تحلیل سنتی سیاست خارجی کنار گذاشته شده‌اند، اما این در شرایطی بوده که اولاً در جریان اصلی تحلیل سیاست خارجی هم بازبینی‌هایی صورت گرفته و معیارها انعطاف بیشتری پیدا کرده‌اند؛ ثانیاً تکثرگرایی و پذیرش تعدد رویکردها به دانش روابط بین‌الملل به عنوان یک واقعیت پذیرفته شده است؛ و ثالثاً پسا‌ساختارگرایی نیز توانسته خود را در قالب یک برنامه پژوهشی معرفی کند که ضوابط مشخصی را دنبال می‌کند. در عمل نیز در سطح جهانی از آنها در مطالعات تجربی سیاست خارجی کشورهای مختلف بهره برده شده است و نگاه‌هایی جدید را به مقوله سیاست خارجی به همراه داشته است و با گشودن زوایای جدیدی برای پژوهش به غنای تحقیقات در این حوزه افزوده است.

حال جا دارد ببینیم این دو رویکرد چه جایگاهی در تحلیل سیاست خارجی در ایران داشته‌اند. در ایران از چارچوب سازه‌انگاری برای توضیح سیاست خارجی در سطحی کم و بیش چشمگیر استفاده شده و به نظر می‌رسد استقبال از سازه‌انگاری در تحلیل سیاست خارجی به نسبت اکثر نظریه‌های دیگر بیشتر است. در برخی مقالات بیشتر به کلیات سیاست خارجی توجه شده است (توجه به هویت به طور خاص در این مطالعات چشمگیر است (به عنوان نمونه، مشیرزاده، ۱۳۸۵؛ متقی و کاظمی، ۱۳۸۶؛ دهقانی فیروزآبادی و ذبیحی، ۱۳۹۱؛ دهقانی فیروزآبادی و نوری، ۱۳۹۱؛ دهقانی فیروزآبادی، شهبازی و فریدونی، ۱۳۹۱؛ رسولی ثانی‌آبادی، ۱۳۹۰؛ سازمند و ترک تبریزی، ۱۳۹۱). اما به نظر می‌رسد کانون توجه مطالعات بیشتر معطوف به این بحث است که هویت قوام‌بخش منافع و در نتیجه کنش سیاست خارجی است. آنچه بیشتر مشهود است توجه به سازه‌انگاری ونتی در وهله نخست است و به رغم نگاه سیستمی او گزاره فوق از او برگرفته شده و تلاش می‌شود

مبانی هویتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی شناسایی شود. در مواردی هم بحث امنیت هستی‌شناختی در مورد سیاست خارجی به کار گرفته می‌شود که در آن نیز بیشتر مسئله هویت جمهوری اسلامی و تأثیر آن بر برداشت از امنیت مد نظر قرار دارد (دهفانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸).

بحث کارگزار - ساختار نیز در مورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی مورد توجه بوده است (به عنوان نمونه آقامحمدی، ۱۳۹۰) اما در اینجا نیز بیشتر هدف شناسایی عوامل سطح کارگزاری و ساختاری بوده است و نه مثلاً نشان دادن چگونگی تأثیر سیاست خارجی کشور به عنوان یک کارگزاری بر ساختار نظام بین‌الملل و به تبع آن تأثیر ساختار بر کارگزار و مباحثی چون پیامدهای ناخواسته که اهمیت زیادی در تحلیل قوام متقابل کارگزار و ساختار دارد. به علاوه، نگاه به عوامل عمدتاً ساختاری داخلی به عنوان عوامل سطح کارگزار نمی‌تواند با چارچوب تحلیل کارگزار - ساختار هماهنگی مناسبی داشته باشد.

در نتیجه می‌توان گفت به دلیل باقی ماندن در کلیات نوآوری خاص چشمگیری در اکثر مطالعات انجام‌شده دیده نمی‌شود. شاید بتوان ریشه این مشکل را نیز در سطح روش‌شناختی جستجو کرد که البته بحث درباره آن مجال دیگری می‌طلبد. اما در کل می‌توان گفت آنچه زمینه‌ساز این مشکل می‌شود بسنده کردن به نیل به مفهوم‌سازی و مقوله‌بندی است که در عین جالب توجه بودن برای تکمیل کار پژوهشی کفایت نمی‌کند.

از نگاه‌های تحلیل‌گفتمان در چارچوب سازه‌انگارانه بیشتر از تحلیل‌گفتمان انتقادی که وجه پسا‌ساختارگرایانه معمولاً در آن قوی‌تر است در ایران استفاده شده است. یکی از آثار اولیه ولی برجسته کتاب *زبان، گفتمان و سیاست خارجی* است که در آن ادیب‌زاده (۱۳۸۷) در تحلیل خود از سیاست خارجی ایران با تکیه بر مفاهیمی برگرفته از نظریه‌های تحلیل‌گفتمان به تبارشناسی ظهور گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پرداخته است. مشیرزاده (۱۳۸۶) در مقاله‌ای که در آن هم از مفاهیم سازه‌انگارانه و هم تحلیل‌گفتمان استفاده شده است نشان می‌دهد که چگونه مفصل‌بندی موفق گفتمان سیاست خارجی با گفتمان‌های داخلی در ایالات متحده منجر به امکان‌پذیری سیاست خارجی ایالات متحده در قبال عراق شد. مشیرزاده و همویی (۱۳۹۲) کوشیده‌اند تکنیک‌های مشخص تحلیل‌گفتمان مانند تحلیل استعاره را در زمینه سیاست خارجی (به معنای موسع آن در نظریه گفتمان) به کار بندند. پایان‌نامه‌هایی نیز با تکیه بر تحلیل‌گفتمان انتقادی به بحث در

زمینه سیاست خارجی ایران پرداخته‌اند (مانند آریا، ۱۳۹۲). در بسیاری از آثار متکی بر تحلیل گفتمان انتقادی، نسبت به تحلیل‌های سازه‌نگارانه صورت‌گرفته، تدقیق روش‌شناختی بیشتری دیده می‌شود که باعث شده برخی از این آثار نوآوری‌های جالب توجهی داشته باشند.

در کل به نظر می‌رسد هم سازه‌نگاری متعارف و هم تحلیل گفتمان انتقادی - بخصوص با توجه به دغدغه‌های هویتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و نیز سیاست خارجی بسیاری از کشورهایی که نسبت به ایران مواضع متفاوتی دارند و همچنین گستره موضوعی وسیعی که این دو رویکرد دارند - می‌توانند زمینه مناسب تبیینی و تحلیلی برای پژوهشگران سیاست خارجی در ایران را فراهم سازند.

منابع

الف) منابع فارسی

- آریا، سروش. (۱۳۹۲). بررسی مقایسه‌ای مفهوم دگرخضم‌انگاری در گفتمان سیاست خارجی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
- ادیب‌زاده، مجید. (۱۳۸۷). زبان، گفتمان و سیاست خارجی. تهران: نشر اختران.
- برگر، پتر ل. و توماس لاکمن. (۱۳۷۵). ساخت اجتماعی واقعیت (رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت). ترجمه: فریبرز مجیدی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- پارکر، جان. (۱۳۸۶). ساخت‌یابی. ترجمه: حسین قاضیان. تهران: نشر نی.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. (۱۳۸۸). امنیت هستی‌شناختی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه روابط خارجی، شماره ۱.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و رضا ذبیحی. (۱۳۹۱). تأثیر هویت اسلامی - انقلابی بر رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در موضوع هسته‌ای (دوره خاتمی و احمدی نژاد)، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۵۹.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و وحید نوری. (۱۳۹۱). امنیت هستی‌شناختی در سیاست خارجی دوران اصول‌گرایی، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۵۷.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، نسیم شهبازی و احمد فریدونی. (۱۳۹۱). سیاست خارجی ج.ا.ایران در قبال فلسطین از منظر سازه‌انگاری، فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی، شماره ۱۸.
- رسولی ثانی‌آبادی، الهام. (۱۳۹۰). هویت انقلابی - اسلامی نظام جمهوری اسلامی ایران در گفتمان‌های مختلف سیاست خارجی، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۹۷.
- سازمند، بهاره و اطهره ترک تبریزی. (۱۳۹۱). بازشناسی زمینه‌های هویتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ رهیافتی سازه‌انگارانه، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۵۰.
- متقی، ابراهیم و حجت کاظمی. (۱۳۸۶). سازه‌انگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست، شماره ۴.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۵). تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر سازه‌انگاری، در نسرين مصفا و حسين نوروزي، نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی: ۲۵-۱۳.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۶). چرخش در سیاست خارجی ایالات متحده و حمله به عراق: زمینه‌های گفتمانی داخلی، فصلنامه سیاست ۲.
- مشیرزاده، حمیرا و فاطمه همویی. (۱۳۹۱). گفتمان سیاست اروپایی بریتانیا: تحلیلی

استعاره‌ای، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، ۱۲ (پاییز): ۳۹-۱.
 مک‌لافلین، جانیس. (۱۳۸۹). زنان و نظریه اجتماعی و سیاسی: مناظرات و گفتگوهای جاری. ترجمه: حمیرا مشیرزاده. تهران: شیرازه.
 میلیکن، جنیفر. (۱۳۸۹). مطالعه گفتمان در روابط بین‌الملل: نقد پژوهش و روش، ترجمه: حمیرا مشیرزاده. پژوهش حقوق و سیاست.
 ونت، الکساندر. (۱۳۸۴). نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل. ترجمه: حمیرا مشیرزاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه.
 هادیان، ناصر. (۱۳۸۲). سازه‌نگاری از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی، سیاست خارجی، شماره ۶۸.
 هیل، کریستوفر. (۱۳۸۴). ماهیت متحول سیاست خارجی. ترجمه: علیرضا طیب. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب) منابع انگلیسی

- Aggestam, L. (1999). **Role Conceptions and the Politics of Identity in Foreign Policy**. ARENA Working Paper Series. Available at: http://www.deutsche-aussenpolitik.de/resources/seminars/gb/approach/document/wp99_8.htm. (Last Access 24/1/2013).
- Anderson, G. L. and J. Grinberg. (1998). *Educational Education as a Disciplinary Practice: Appropriating Foucault's View of Power, Discourse and Method*, **Educational Administration Quarterly**, 34, 3: 329-53.
- Bagdonas, Ö.D. (2008). **A Post-Structuralist Approach to Ideology and Foreign Policy: Kemalism in the Turkish Foreign Policy Discourse**. PhD Thesis. Budapest: Central European University.
- Barnes, T.J. (1992). *Reading the Texts of Theoretical Economic Geography: The Role of Physical and Biological Metaphors*, in T.J. Barnes and J.S. Duncan (eds.) **Writing Worlds: Discourse, Text and Metaphor in the Representation of Landscape**. London: Routledge.
- Baumann, R. (2002). *The Transformation of German Multilateralism: Changes in Foreign Policy Discourse since Unification*, **German Politics and Society**, 20, 4.
- Berg, E. and P. Ehin. (2009). **Identity and Foreign Policy: Baltic-Russian Relations and European Integration**. Farnham and Burlington: Ash-

- gate.
- Best, S. and D. Kellner. (1991). **Postmodern Theory**. New York: Guilford Press.
- Boekle, H., V. Rittberger, and W. Wagner. (1999). **Norms and Foreign Policy: Constructivist Foreign Policy Theory**. Tübinger Arbeitspapiere zur Internationalen Politik und Friedensforschung No. 34a. Melancthonstr: Center for International Relations/Peace and Conflict Studies, Institute for Political Science, University of Tübingen.
- Bourdieu, P. (1994). *Rethinking the State: Genesis and the Structure of the Bureaucratic Field*, **Sociological Theory**, 12, 1: 1-18.
- Browning, C.S. (2008). **Constructivism, Narrative, and Foreign Policy Analysis: A Case Study of Finland**. Bern: Peter Lang.
- Campbell, D. (1990). *Global Inscription: How Foreign Policy Constitutes the United States*, **Alternatives**, XV: 263-76.
- Campbell, D. (1994). *Foreign Policy and Identity: Japanese 'Other' / American 'Self'*. In S. Rosow, N. Inayatullah and M. Rupert, eds., **Global Economy as Political Space**. Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers: 147-70.
- Campbell, D. (1998). **Writing Security: United States Foreign Policy and the Politics of Identity**. Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.
- Caporaso, J. A., C. F. Hermann, C. W. Kegley, J. N. Rosenau, and D. A. Zinnes (1986). *The Comparative Study of Foreign Policy: Perspectives on the Future*, **International Studies Notes**: 8, 32-47.
- Carlsnaes, Walter. (1992). *Agency-Structure Problem in Foreign Policy Analysis*, **International Studies Quarterly**, 36: 245-270.
- Carlsnaes, Walter. (2002). *Foreign Policy*. In Walter Carlsnaes, Thomas Risse and Beth Simmons, eds., **Handbook of International Relations**. London: Thousand Oaks, New Delhi: Sage.
- Chiapello, E. and N. Fairclough. (2002). *Understanding the New Management Ideology: A New Transdisciplinary Contribution from Critical Discourse Analysis and New Sociology of Capitalism*, **Discourse and Society**, 13, 2: 185-208.

- Colin, G. (2004). *Russian Foreign Policy Discourse during the Kosovo Crisis: Internal Struggle and the Political Imaginaire*, **Research Question**, 12: 1-39. Available at: <http://www.ceri-sciences-po.org/publica/qdr.htm> (Last access 20/12/2012).
- Curry, M.R. (2002). *The Architectonic Impulse and the Reconceptualization of the Concrete in Contemporary Geography*, in T.J. Barnes and J.S. Duncan (eds.) **Writing Worlds: Discourse, Text and Metaphor in the Representation of Landscape**. London: Routledge.
- Der Derian, James. (2009). **Critical Practices of International Relations: Selected Essays**.
- Devetak, R. and J. True. (2006). *Globalizing the Antipodes? Policy and Politics in Australia and Newzealand*, **Australian Journal of Political Science**, 41, 2: 241-56.
- Doty, R. L. (1993). *Foreign Policy as Social Construction: A Post-Positivist Analysis of US Counterinsurgency Policy in the Philippines*, **International Studies Quarterly**, 37: 297-320.
- Ferrante, J. and P. Brown. (1998). **The Social Construction of Race and Ethnicity in the United States**. New York: Longman.
- Flockhart. (2012). *Constructivism and Foreign Policy*. In Steve Smith, Amelia Hadfield, and Tim Dunne, eds., **Foreign Policy: Theories, Actors, Cases**. Oxford: Oxford University Press.
- Gergen, K. and M. Gergen. (1997). *Toward a Cultural Constructionist Psychology*, **Theory and Psychology**, 7: 31-36.
- Gergen, K. (1986). *Social Constructionist Movement in Psychology*, **American Psychologist**, 40, 3: 266-275.
- Guillaume, X. (2002). *Foreign Policy and the Politics of Alterity: A Dialogical Understanding of International Relations*, **Millennium**.
- Hagstrom, L. **Identity Politics and Japan's Foreign Policy**, Available at: nile.lub.lu.se/ojs/index.php/st/article/download/1865/1455. (Last Access 21/1/2013).
- Hansen, L. (2006). **Security as Practice: Discourse Analysis and the Bosnian War**. London and New York: Routledge.
- Hansen, Lene. (2012). *Discourse Analysis, Post-Structuralism, and For-*

- ign Policy*. In Steve Smith, Amelia Hadfield, and Tim Dunne, eds., **Foreign Policy: Theories, Actors, Cases**. Oxford: Oxford University Press.
- Hastin, A. (1997). **The Construction of Nationhood**. Cambridge and New York: Harvard University Press.
- Houghton, D.P. (2007). *Reinvigorating the Study of Foreign Policy Decision Making: Towards a Constructivist Approach*, **Foreign Policy Analysis**, 3, 1: 24-45.
- Hudson, V. (2007). **Foreign Policy Analysis: Classic and Contemporary Theory**. Lowman and Littlefield Janis, I. (1972), *Victims of Groupthink*. Boston: Houghton Mifflin.
- Hudson, V. and C. Vore. (1995). *Foreign Policy Analysis Yesterday, Today and Tomorrow*, **Mershon International Studies Review**, 39: 209-38.
- Hudson, V. M. (2002). *Foreign Policy Decision-Making: A Touchstone for International Relations Theory in the Twenty-First Century*, in **Snyder, Bruck and Sapin**: 1-20.
- Hudson, V. M. (2005). *Foreign Policy Analysis: Specific Theory and the Ground of International Relations*, **Foreign Policy Analysis**, 1, 1.
- Kowert, P. A. (2001). *Toward a Constructivist Theory of Foreign Policy*. In Vandulka Kubalkova, ed., **Foreign Policy in a Constructed World**. New York and London: M.E. Sharpe.
- Kramnick, I. (1988). *'The Great National Discussion': The Discourse of Politics in 1787*, **The William and Mary Quarterly**, 45, 1: 3-32.
- Kubalkova, Vandulka. (2001a). *Foreign Policy, International Politics, and Constructivism*. In Vandulka Kubalkova, ed., **Foreign Policy in a Constructed World**. New York and London: M.E. Sharpe.
- Kubalkova, Vandulka. (2001b). *A Constructivist Premier*. In Vandulka Kubalkova, ed., **Foreign Policy in a Constructed World**. New York and London: M.E. Sharpe.
- Lalau, Ernesto and Chantalle Mouffe. (1985). **Hegemony and Socialist Strategy**. London: Verso.
- Larsen, H. (1997). **Foreign Policy and Discourse Analysis: France, Britain and Europe**. London and New York: Routledge.
- Larsen, H. (1999). *British and Danish European Policies in the 1990's: A*

- Discourse Approach*, **European Journal of International Relations**, 5, 4: 451-83.
- Larsen, H. (2009). *A Different FPA for Europe? Towards a Comprehensive Framework for Analyzing the Foreign Policy of the EU Member States*, **European Journal of International Relations**, 15, 3: 537-66.
- Lash, Scott. (1990). *Postmodernism as Humanism? Urban Space and Social Theory*, in Turner, ed.: 62-74.
- Lopez, I.F.H. (1994). *The Social Construction of Race*, **Harvard Civil Rights-Civil Liberties Review**, 29.
- Lorber, J. (1994). **Paradoxes of Gender**. New Haven, CT: Yale University Press.
- Maxwell, J. (2002). **Ethnography and the Construction of Culture**, available at: <http://thinkubator.ccsp.sfu.ca/jmax-papers/PhD/ethnographyComp.pdf>. (Last access 20/2/2013).
- Messari, N. (2001). *Identity and Foreign Policy: The Case of Islam in US Foreign Policy*. In Vandulka Kubalkova, ed., **Foreign Policy in a Constructed World**. New York and London: M.E. Sharpe.
- Meyer, Michael. (2001). *Between Theory, Method, and Politics: Positioning of the Approaches to CDA*. In Ruth Wodak and Michael Meyer, eds., **Methods of Critical Discourse Analysis**. London: Sage.
- Miyagi, Y. (2009). *Foreign Policy Making under Koizumi: Norms and Japan's Role in the 2003 Iraq War*, **Foreign Policy Analysis**, 5, 4: 349-366.
- Murdoch, J. (2006). **Poststructuralist Geography**. London: Sage.
- Nabers, Derek. (2009). *Filling the Void of Meaning: Identity Construction in US Foreign Policy after September 11, 2001*, **Foreign Policy Analysis**.
- Neumann, I. B. (1996). *Self and Other in International Relations*, **European Journal of International Relations?**
- Onuf, Nicholas. (1989). **World of Our Making: Rules and Rule in Social Theory and International Relations**. Columbia, SC: University of South Carolina Press.
- Pennycook, A. (1994). **The Cultural Politics of English as an International Language**, Harlow: Longman.

- Peters, M. (1999). *Poststructuralism and Education*, **Encyclopedia of Philosophy of Education**. Available at: http://www.ffst.hr/ENCYCLOPAEDIA/doku.php?id=poststructuralism_and_philosophy_of_education. (Last access 30/1/2013).
- Phillips, L. and M. W. Jorgensen. (2002). **Discourse Analysis as Theory and Method**. London, Thousand Oaks, and New Delhi, Sage.
- Rasiński, Lotar. (ND). **The Idea of Discourse in Poststructuralism: Derrida, Lacan, Foucault**, Available at: http://www.academia.edu/1366575/The_idea_of_discourse_in_poststructuralism_Derrida_Lacan_and_Foucault. (Last Access 31/1/2013).
- Rosenau, James. (1966). *Pre-Theories and Theories of Foreign Policy*. In R. B. Farrell, ed., **Approaches to Comparative and International Politics**. Evanston: Northwestern University Press.
- Simola, H. (1998). *Constructing a School-Free Pedagogy: Decontextualization of Finnish State Educational Discourse*, **Journal of Curriculum Studies**, 30, 3: 339-56.
- Smith, Steve. (2001). *Foreign Policy Is What States Make of It: Social Construction and International Relations Theory*. In Vandulka Kubalkova, ed., **Foreign Policy in a Constructed World**. New York and London: M.E. Sharpe.
- Snyder, R. C., H. W. Bruck and B. Sapin. (2002 [1962]). **Foreign Policy Decision-Making**. Revisited by V. Hudson, D. Chollet and J. Golgeier. New York: Palgrave Macmillan.
- Sprout, Harold and Margaret. (1957). *Environmental Factors in the Study of International Politics*, **The Journal of Conflict Resolution**, 1, 4: 309-328.
- Tregidga, and Milne. (ND). **Sustainable Development as a Floating Signifier: Recognizing Space for Resistance**, Available at: www.utas.edu.au/__data/assets/pdf.../Tregidga_Milne_Kearins.pdf. (Last access 3/1/2013).
- Turner, B. (ed.). (1990). **Theories of Modernity and Postmodernity**. London, Thousand Oaks and New Delhi: Sage.
- Valiveronen, E. (2004). *'Stories of the Medicine Cow': Representations*

- of Future Promises in Media Discourse, Public Understanding of Science*, 13, 4: 363-77.
- Waeber, Ole. (2005). *European Integration and Security: Analyzing French and German Discourses on State, Nation, and Europe*, in J. Torfing, ed., **Discourse Theory: Achievements, Argument and Challenges**. New York: Palgrave.
- Walker, R.B.J. (1993). **Inside/Outside: International Relations as Political Theory**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Weldes, Jutta. (1996). 'Constructing National Interests', **European Journal of International Relations**, 2, 3: 275-318.
- Weldes, Jutta. (1998). *Bureaucratic Politics: A Critical Constructivist Assessment*, **Mershon International Studies Review**, 42, 2: 216-25.
- Wendt, A. (1992). *Anarchy Is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics*, **International Organization**, 46, 2: 391-425.
- Wendt, A. (1999). **Social Theory of International Politics**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Wodak, Ruth. (2001). *What CDA Is About- A Summary of Its History, Important Concepts and Its Developments*. In Ruth Wodak and Michael Meyer, eds., **Methods of Critical Discourse Analysis**. London: Sage.
- Young, Michael and Mark Schafer. (1998). *Is There Method in our Madness? Ways of Assessing Cognition in International Relations*, **Mershon International Studies Review**, 42: 63-96.
- Zheng, Shiping. (2001). *Making Sense of the Conflict between China and Taiwan*. In Vandulka Kubalkova, ed., **Foreign Policy in a Constructed World**. New York and London: M. E. Sharpe.